



## ■ اخبار تاجگردون را اینگونه دنبال کنید:

با اپلیکیشن توازن می توانید به جدیدترین اخبار استان کهگیلویه و بویراحمد دسترسی داشته باشید و همچنین خبرهای مهم را فوراً دریافت کنید. همچنین می توانید، به تاریخ همایشهای غلامرضا تاجگردون، جدیدترین اخبار و فایل‌های سخنرانی وی و پخش زنده همایشها دسترسی داشته باشید.



### اول روستاها بوده‌اند و بعد شهرها درست شده‌اند...

مهرماه پارسال از دانش‌آموزان دبستانی خواستم که در نامه‌ای بنویسند اگر نماینده شوند چه کارهایی انجام می‌دهند و مطالبات خودشان را از وکیلشان بنویسند. هرچند معلوم بود بعضی از نامه‌ها را والدین نوشته‌اند یا با مشورت بزرگ‌ترها به پاره‌ای از مسائل اشاره کرده‌اند اما پای هر نامه اسم دانش‌آموزی دبستانی بود.

توی یکی از نامه‌ها یک دانش‌آموز روستایی گلایه کرده بود چرا دیگر از آن‌ها عکس نمی‌گیرند ولی از خانه‌هایشان عکس می‌گیرند.

نوشته بود آقای نماینده چه از لحاظ تاریخ شفاهی و چه تاریخ مکتوب بیشتر مردم استان ما زندگی عشایری و روستایی داشته‌اند. ما روستایی‌ها توی شب‌نشینی‌ها کنار آتش شاهنامه می‌خوانیم و حماسه را یاد می‌گیریم تا بعد حماسه‌های اقوام خودمان و کشورمان را بهتر بشناسیم. ما زلال بودن را از چشمه‌ها و سخت بودن را از مخره‌ها یاد گرفته‌ایم.

ما کفش‌های زیادی را توی راه‌های خاکی روستا پاره کرده‌ایم تا چرخ زندگی خودمان را به‌سختی بچرخانیم.

بارها دیده‌ایم خیلی‌ها سوار ماشین‌های شیک از کنار روستایمان رد شده‌اند و فقط برایمان لب‌خند زده‌اند و دست تکان داده‌اند. بعضی از این ماشین‌ها ایستاده‌اند و با ما یا با پدر و مادرمان عکس گرفته‌اند. ولی این عکس‌ها برای خودمان نبوده و آن‌ها می‌خواستند بار هیزمی که به دوش گرفته‌ایم را بگذارند توی اینترنت و برای خودشان لایک جمع کنند.

آن‌ها نمی‌دانستند ما این هیزما را برای گرم کردن به خانه می‌بریم نه برای قشنگی. آن‌ها می‌خواستند با مَشکی که مادرمان بر گرده‌اش گرفته عکس بگیرند. آن‌ها نمی‌دانستند ما این آب‌ها را برای درست کردن چایی و غذا به خانه می‌آوریم نه برای قشنگی. آن‌ها نمی‌دانستند وقتی ما کنار جاده‌های خاکی ایستاده‌ایم نباید با سرعت بروند تا گردوخاک روی ما بنشیند. آقای دکتر بعضی‌ها روستا را ول کرده‌اند و اینجا تعداد خانه‌های خالی از تعداد آدم‌ها بیشتر شده است.

آقای نماینده هر مسئول و مدیر و دبیر و هنرمند و ورزشکار و افتخارآفرینی که ما داریم می‌گویند از روستاها و عشایر پا گرفته‌اند یا می‌گویند از این مردم الگوبرداری کرده‌اند برای موفق شدن.

گاهی نبودن آب و برق و گاز باعث شده ما از روستایی بودن خودمان خجالت بکشیم اما توی کتاب‌ها نوشته‌اند اول روستاها بوده‌اند و بعد شهرها درست شده‌اند.

ما الآن آب و برق داریم. ما الآن گاز و جاده داریم اما بعضی‌ها روستا را ترک کرده‌اند. به آن‌ها بگویید به خانه‌هایشان برگردند تا عکاس‌ها از خانه‌های خالی عکس نگیرند. بگویید برگردند تا کنار هم زندگی کنیم.

زیر نامه هم تعدادی اسم و شماره تلفن نوشته بود تا با آن‌ها تماس گرفته شود. معلوم است که رفتن و نبودن بعضی از این آدم‌ها حتی از سن دانش‌آموزی که نامه را نوشته بود، بیشتر است.

حالا خیلی‌ها وقتی بازنشسته می‌شوند دارند برمی‌گردند تا باغ‌هایشان را رونق بدهند و زمین‌های کشاورزی‌شان را زیر کشت ببرند.

**خیلی‌ها دوباره به زادگاه خودشان برمی‌گردند و خانه‌های قدیمی‌شان را نوسازی کرده‌اند یا خانه‌های جدیدی ساخته‌اند تا ایام عید دوباره در زادگاه خودشان باشند.**

### نباید دیارمان را تنها با نفت بشناسند...

دو سال پیش میزبان دوست عزیز بودم که در مورد زیرساخت‌های ورزشی حرف‌های زیادی در دلش داشت. به این مطلب اشاره کرد که همه می‌دانیم قطر میزبان جام جهانی بعدی است اما عده کمی می‌دانیم مساحت استان کهگیلویه و بویراحمد از کشور قطر بیشتر است!

این‌یک واقعیت است که هیچ فوتبالبستی بدون داشتن انگیزه و زمینی برای تمرین شانس برای پیشرفت ندارد.

تلخترین جای حرفش این بود که اگر سی سال پیش در آبادیشان زمین ورزشی داشتند به‌جای دانشگاه رفتن و استخدام شدن حتماً راه ورزشکار شدن را ادامه میداد. گفت که زمین مناسب برای بازی نداشتیم، برای همین زمینی خاکی را از سنگ‌های ریز و درشت خالی می‌کردیم و بعد هیمه‌های بلندی را می‌گذاشتیم جای تیرک دروازه و نهایتاً بالای آن کمی طناب میکشیدیم تا قاب دروازه داشته باشیم. بچه‌های بعضی از روستاها طناب نداشتند که ببندند و بالای دروازه‌ها باز بود و کلی سر این مسئله دعوا می‌کردیم که توپ گل شد یا نشد؟ به‌هرحال تمام توان مهندسی و اجرایی ما همین بود که برای ساختن آینده خودمان از هیچ تلاشی دریغ نکردیم ولی قسمت دردناک زندگی من این بود که این زمین‌های ناهموار باعث پاره شدن کفش‌های لاستیکی ما میشد. افتادن در سنگ و کلوخ باعث میشد جایی از بدنمان زخم شود یا بشکند. بیشتر مواقع دندانهایمان میشکست. یک روز به یکی از دوستان قدیمی‌ام گفتم توجه کردی نسل ما اکثراً دندانهای جلوی‌شان شکسته. وقتی خندید دیدم دندان جلوی‌شان واقعاً شکسته. کلی خندیدیم.

به‌هرحال بیشتر ورزشکاران وقتی به‌جایی رسیده‌اند توی مصاحبه‌هایشان گفته‌اند که از زمین خاکی و از روستا یا شهری کوچک فعالیت خود را شروع کرده‌اند اما ما همین حد‌اقلها را هم نداشتیم.

وقتی رفت فکر کردم که دورتادور گچساران و باشت رودخانه است و گاهی خبر غرق شدن جوانانی را شنیده‌ایم که دل مردم روستایی را به درد آورده‌اند. فکر کردم چرا فقط یک شناگر ملی داشته‌ایم. چرا باین همه بدنهای ورزشی که زندگی سخت روستایی دلیل ساخته‌شدنش بوده ما ملی‌پوش فوتبال و والیبالیست و رشته‌های دیگر به آن تعداد که می‌بایست نداشتیم.

پرچم ایران و تاریخ این سرزمین آن‌قدر بزرگ و با عظمت است که همه اقوام را زیر سایه‌اش جا داده، ما چون از برخی کشورها مثل قطر بزرگ‌تریم نمی‌خواهیم که در رشته‌های متفاوت تیم ملی داشته باشیم اما در رشته‌هایی که استعدادها درخشان داریم چرا نباید ملی‌پوش داشته باشیم؟ البته ورزشکاران بزرگی با آینده‌ای درخشان داریم ولی حقمان بیشتر از این حرفهاست.

به‌هرحال پروژه‌هایی تنظیم شد تا این معضل رفع شود. اول زمین ورزشی می‌خواستند. فضاها ورزشی که راه‌اندازی شد می‌گفتند سکوی تماشاگر ندارد. سکوها که احداث شدند به فکر راه‌اندازی رختکن افتادند. همین روند رو به رشد و مطالبه‌گری‌ها و خاطره‌های دلسوزانه منبع انرژی بوده‌اند که تا امروز تمام توانمان را برای زیرساخت‌های ورزشی به کار بگیریم. من نمی‌گویم هرچه خواسته‌ایم را اجرا کرده‌ایم ولی خدا گواه است هرچه توانسته‌ایم را دریغ نکرده‌ایم.

**رؤیای بچه‌هایی که شاید نام و نشان گچساران را بتوانند زیر پرچم ایران در گوشه و کنار جهان به اهتزاز در آورند و لب‌خند پدران و مادران روستایی که با دستان ترک خورده بنشینند پای تلویزیون تا موفقیت فرزندشان را ببینند، رؤیای کمی نیست که بگذارد یک وکیل آرام بخوابد.**

در برخی جلسات می‌گویم حالا که معذوریتهای سخت‌افزاری رفع شده امیدوارم در زمینه نرم‌افزاری هم با تمام توان تلاش کنید تا نام گچساران فقط مربوط به لایه‌های زیرخاک نباشد و ما را تنها با نفت نشناسند ولی چون مهمترین اصل برای پیشرفت در ورزش انگیزه است انتظار دارم دوستانی با انگیزه مضاعف وقت بگذارند و با کسب قابلیت‌های تخصصی استعدادها ورزشی شهر را پرورش دهند و به عرصه‌های ملی معرفی کنند.



### هنرمندان خودساخته دیارم...

یک روز دوست هنرمندی چند جلد کتاب برایم آورد و گفت امیدوارم فرصت خواندن کتابها برایتان پیش بیاید. نام یکی از کتابها اتحادیه ابلهان بود. نامش برایم جذاب بود. کتاب را باز کردم و دیدم اول کتاب نوشته: وقتی نابغه ای حقیقی در جامعه ای پیدا شود، او را از این نشانه میتوان شناخت که تمام ابلهان علیه اش متحد میشوند. ترغیبم کرد به خواندن ولی سرگذشت نویسنده اش را که خواندم نتوانستم ادامه دهم. فرصت چندانی هم نداشتم و آن روز تنها میتوانستم کمی بیشتر بخوانم و باز باید درگیر اعداد و ارقام و جلسات و محاسبات میشدم. چند روزی ذهنم مشغول این کتاب بود ولی درگیرها جای آنچه خوانده بودم را گرفت. چند ماه بعد همان دوست را دیدم و دوباره یاد هدیه هایش افتادم. آخر هفته رفتم کنار کتابخانه و دوباره به هدیه هایش نگاه کردم. چون میدانستم کتاب قبلی صفحات زیادی دارد و شاید نیمه تمام بماند کتاب دیگری از هدیه هایش را برداشتم. اسم کتاب «هنر شفاف اندیشیدن» بود.

فصل اول کتاب برایم خیلی تکان دهنده بود... پشت هر نویسنده موفق میتوانی صد نویسنده دیگر را پیدا کنی که کتابهایشان هرگز به فروش نمیرسد. پشت سر آنها هم صد نویسنده دیگر هست که ناشری پیدا نکرده اند. پشت سر آنها هم باز صد نفر دیگر که دست نوشته های ناتمامشان روی طاقچه خاک میخورد و پشت سر آن هم باز صد نفر دیگر هست که رؤیای این را دارند که روزی کتابی بنویسند. در مورد عکاسان و مؤسسات شرکتها و هنرمندان و ورزشکاران و معماران و مجریهای تلویزیونی هم داستان همین گونه است. رسانه ها علاقه ای به نبش قبر در قبرستان افراد ناموفق ندارند این اصلاً کار آنها نیست.

به هر حال این یک حقیقت تلخ است که دوربینها و گزارشگران دنبال آدم موفق هستند و فرهنگسراها و ورزشگاه های شهرهای کوچک، بزرگترین گورستانهای دنیا هستند. خیلی از کودکان نوجوانان و جوانان وقتی وارد زمینهای ورزشی میشوند، هر شب خواب میبینند که توپ طلا گرفته اند و در معتبرترین مسابقات ملی و جهانی پیروز شده اند. خیلی از هنرمندان با رؤیای کسب نوبل و اسکار میخوابند. رؤیا داشتن مهمترین زمینه ساختن آینده است ولی برای تحقق رؤیاها باید زیرساختهای موجود را فراهم کرد تا شاخه های مختلف هنر بتوانند فعالیت های خود را ارائه دهند.

اگر گروه های تئاتر مکانی برای تمرین و تولید نداشته باشند چگونه باید انتظار موفقیت داشته باشیم؟ وقتی بستری برای آموزش و تدوین هنرهایمان نداشته باشیم چگونه انتظار متخصص شدن داشته باشیم؟ وقتی گالری ای جهت به نمایش گذاشتن آثار عکاسی و خوشنویسی و نقاشی نداشته باشیم این آثار چگونه دیده شوند و در معرض عموم و رسانه ها قرار بگیرند؟ وقتی سینما نداشته باشیم یعنی انگیزه های ساخت فیلم را نداریم.

ما هنرمندان خودساخته زیادی داریم که در محرومیت و محدودیت سالها تلاش کردند تا هنرشان را ادامه دهند و نام گچساران را بر زبانها جاری کنند. همین سرمایه های هنری و فرهنگی مهمترین انگیزه بوده است تا در نبود خیلی از شاخصهای توسعه، مقوله فرهنگ و هنر به جدیترین شکل مورد پیگیری قرار گیرد. ساخت پردیس بزرگ هنری که تمام فضاهای مختلف هنری را در خود دارد و تأسیس فرهنگسرا در محله های قدیمی شهر اقداماتی بوده است که انجام شده تا چرخ فرهنگ و هنر با شتاب بیشتری بچرخد.

**هنر تنها مقوله ایست که میتواند در تمام زمینه های اجرایی مورد توجه قرار گیرد تا روح زیبایی شناسی شهر و روستا زنده بماند. گچساران و باشت و جاذبه های گردشگری آن میتوانند در عکسها و فیلمها و ادبیات زنده بمانند و معرفی شوند. آدمها و خاطره ها و تلاشهایشان میتوانند در این بستر زنده بمانند.**

امیدوارم ظرفیتهای هنری و فرهنگی بیشماری که داریم مثل آدمهای ناموفق به دست فراموشی سپرده نشوند...

### انگیزه های برای ساخت آینده...

بچه که بودیم فکر میکردیم هرکس ماشین دارد نمیمیرد. راستش این طور نبود. هرکسی دیر یا زود بنا به اتفاقی یا به دلیل کهولت سن و کم شدن قدرت ترمیم بافتهاش میمیرد اما چرا آن روزها فکر میکردیم کسی که ماشین دارد نمیمیرد؟ بعدها فهمیدیم هرکس ماشین داشت میتواندست بیمارارش را برساند به بیمارستان تا درمان شود.

ما فقط خبر مرگ و میر آدمهای نزدیک را میشنیدیم. میشنیدیم فلانی وقتی داشته زمینش را کشت میکرده، مار مچ پایش را گزیده و تا قبل از اینکه او را برسانند به دکتر، تمام کرده. چند نفر در جاهای دور و نزدیک بر اثر این اتفاق و نبودن امکانات جانشان را از دست داده اند؟

میگفتند زنی زایمان کرد و بعد بر اثر عفونت مادر مرده و بچه زنده مانده یا میگفتند بچه مرده است و مادرش زنده مانده. چند مادر و فرزند در جاهای دور و نزدیک از نبود امکانات بهداشتی مرده اند؟

در روزهای جنگ میدیدیم که گاهی ماشینهایی که پیکر شهدا را به روستاها برده بودند، وقتی میخواستند به شهر برگردند کسانی که سر راه منتظر بودند تا ماشینی گیرشان بیاید و بتوانند بیمارشان را برسانند به بیمارستان را با خود آورده اند.

فقط خدا میداند چند جوان و چند مادر و چند پدر و چند کودک پشت تراکتور دراز به دراز افتاده اند و درد کشیده اند تا زنده یا مرده برسند به جایی برای درمان شدن.

عده کمی براساس تجربه گذشتگان و تجربه های خودشان به کشف برخی روشهای درمانی رسیده بودند و در هر فصل برخی از گونه های گیاهی شفابخش را جمع آوری میکردند و در هاون میکوبیدند تا معجونی برای درمان بعضی از بیماریها داشته باشند. وقتی امکانات نباشد آدم مجبور میشود با شرایط خودش را وفق دهد.

**یک روز دوستی به شوخی گفت مردم به شما می گویند دکتر، حالا چه دردی را بلدی درمان کنی؟ گفتم درد باور داشتن. گفت یعنی چه؟ گفتم نبودن امکانات هم دردی است که خیلیها سالها دارند از بی امکاناتی مینالند ولی باور داشتن به این که راهی برای برطرف کردن این معضل هست یا راهی برای رفع مشکل باید به وجود آورد درد دیگری است که باید درمان شود.**

ذهنیت دوران کودکی ام که در بالا نوشته شده را برایش گفتم. بعد گفتم نمیشود که به همه یک ماشین داد ولی میشود که اورژانسهای بین راهی و مراکز درمان روستایی و بیمارستانهای جدید را افتتاح کرد تا بهداشت و درمان برای همه در دسترس باشد و کسی از نبود زیرساختها رنج نبرد و جانش را از دست نهد.

چند سال پیش که برای گزارش عملکرد در نشست بزرگ طوایف شرکت کرده بودم، تازه بخش زایمان بیمارستان تجهیز شده بود و اتاق زایش کودکان نارس راه اندازی شده بود. گفتم سالها پیش که امکانات برای رفع این موضوع نبود وقتی کودکان زودرس میمردند به خانواده ها میگفتند خواست خدا بوده که بچه زودتر به دنیا آمده. اما خدا را شکر که این بخش راه اندازی شد و دیگر سرمان را پایین نمیاندازیم و به خانواده ها نمیگوییم خواست خدا بوده.

خواست خدا این است که ما اولویتها را بشناسیم و امکانات را فراهم کنیم تا کسی جانش به راحتی از دست نرود. گفتم همین کودکهایی که پیشترها به دلیل فقر امکانات به دنیا نیامده میمردند، شاید آینده شان درخشانتر از همه ماها باشد، شاید یکیشان رئیس جمهور بشود. شاید یکیشان نام ایران را در این قرن ماندگار کند.

ما اگر خاطراتمان را فراموش کنیم و دردهایمان را دور بریزیم دیگر انگیزه ای برای ساخت آینده نخواهیم داشت.



هفته چهارم  
 بهمن ماه ۱۳۹۸  
 سال چهارم  
 شماره ۴۰  
 ۴ صفحه  
 ۱۰۰۰ تومان

قابل توجه مخاطبین گرامی:

\* تخریریه هفته‌نامه توازن از همه هم‌استانی‌های عزیز در هر کجای کشورمان که باشند دعوت به همکاری می‌نماید. علاقه‌مندان می‌توانند یادداشت، داستان، شعر، عکس، کاریکاتور و دیگر آثار خود را برای انتشار در این نشریه ایمیل کرده تا پس از بررسی توسط تخریریه منتشر گردد.

نمبر: ۰۲۱ - ۸۹۷۷۱۳۶۲  
 پیامک: ۵۰۰۰۲۰۶۰۷۴۲  
 آدرس: گچساران - خیابان مدرس غربی - نبش کوچه دوم - کدپستی ۷۵۸۱۶۴۹۳۷۳  
 هماهنگی و توزیع: امین پورالحسینی - حیدر عدالتی نژاد - سروش نظری  
 عکس: غزل دژدار مشاور: صابر محمدی  
 چاپ: مجتمع چاپ دنیا

صاحب امتیاز: غلامرضا تاج گردون  
 سردبیر: آرش کنارکوهی  
 ایمیل: info@tawazon.ir  
 تلفن دفتر: ۰۷۴ - ۳۲۲۲۲۳۸  
 تلفن همراه - تلگرام - واتس‌آپ: ۰۹۱۷۷۴۲۲۹۶۹  
 پایگاه خبری: www.tawazon.ir



# می‌ج‌کردیم

غلامرضا

این شهر روی نقشه ی ایران  
 حالا دگر نام و نشان دارد  
 پائیز در گوش تبر می‌گفت  
 این باغ دیگر باغبان دارد

دیگر گذشت آن وعده بازیها  
 ما سروهای ریشه در خونیم  
 مجلس دگر رؤیای ماها نیست  
 ما یک غلام تاج گردونیم

تنها غلام مردم شهرم  
 پیش از تو با مردم ریا می‌شد  
 از نفت و گاز شهر گچساران  
 آینده سوزی سهم ما می‌شد

یک برگ نه، یک شاخه نه، یک باغ  
 اینجا پر است از لاله ی احمد  
 ما یک صدای واحدیم اینک  
 باوی و قشقای و بویراحمد